

کافه وکیل

گفتگو با جناب آقای غلامحسین بهنام باقرزاده

بی شک، انتقال تجربیات از نسلی به نسل دیگر در هر حرفه و تخصصی می‌تواند راهگشا باشد. با ادامه هدف تبیین تاریخ شفاهی و کالت در خراسان، در این شماره مصاحبه ای با آقای غلامحسین بهنام باقرزاده، به عنوان یکی از وکلای پیشکسوت کانون وکلای دادگستری صورت گرفته است.^۱

*جناب آقای بهنام ممکن است ابتدا مختصری از تاریخ زندگی خود تا نائل آمدن

به مقام وکالت دادگستری را بیان فرمایید؟

من در سال ۱۳۲۰ در مشهد از یک خانواده متوسط از نظر سنتی و مذهبی به دلیل اینکه از شهر میانه مهاجر بودند به دنیا آمدم. هشتمین فرزند خانواده هستم. پنجمین فرزندی هستم که در مشهد به دنیا آمدم. طبق معمول از دبستان شروع کردم تا سوم دبیرستان را تحصیل کردم. بعد ادامه تحصیل ندادم تا مهاجرت کردم تنهایی به تهران و در آنجا دیپلم گرفتم. ۱۱ سال بعد از گرفتن دیپلم باز ادامه تحصیل ندادم. تحت تأثیری محیطی که کار می‌کردم و همه فوق لیسانس و دکترای آمریکا و انگلیس در امور رایانه و حسابداری بودند و احساس نیاز کردم که بیشتر سواد داشته باشم. در کنکور شرکت کردم چون دانشگاه تهران از ۲۶ سال به بالا برای روزانه قبول نمی‌کردند و من تأخیر داشتم. می‌خواستم زودتر بگیرم، البته دوره شبانه ۶ ساله بود. دانشگاه ملی را انتخاب کردم. دانشگاه ملی پولی بود و هر ترمی ۵ هزار تومان می‌خواستند. بعد از قبول شدن و البته نمره من در کنکور هم برای دانشگاه تهران مناسب بود و هم برای دانشگاه ملی ولی دانشگاه ملی را به دلیل اینکه بتوانم زودتر لیسانس بگیرم انتخاب کردم. هم کار می‌کردم هم درس می‌خواندم. به دلیل اینکه ترم‌های

۱- این مصاحبه توسط آقای جمال مختاری (وکیل پایه یک دادگستری) انجام شده است.



تابستانی را ۱۶ واحد می‌دادند. هر سه سال دانشجویی در ترم تابستانی ۱۶ واحد می‌گرفتم و سه ساله لیسانس گرفتم.

من کارمند غیرنظامی ارتش هم بودم و از تأسیسات بزرگ ارتش داران استعفا کردم و مخالفت می‌کردند به دلیل اینکه من را کارمند مناسبی می‌دانستند تا بالاخره با فشاری قبول کردند و به کانون وکلای تهران رفتم و چون آنجا سه تا کانون بیشتر نبود. شیراز تبریز و تهران. رفتم کانون وکلای تهران ثبت نام کنم. گفتند کسانی که سابقه کارمندی دارند مصوبه هیئت مدیره هست که نمی‌توانند در تهران ثبت نام کنند. به ناچار به همراه یکی از دوستان ارجمندم که متأسفانه سالها پیش سکنه مغزی کرد و فوت کرد با هم به تبریز رفتیم. ثبت نام کردیم و تشریفات را انجام دادیم. چندین بار رفتیم و آمدیم از تهران به تبریز و بالاخره تا انتخاب وکیل سرپرست هم انجام شد و گفتند که مصوبه هیئت مدیره تهران لغو شد و می‌توانید به تهران بیایید. دوباره با یک سال تأخیر در تهران شروع کردیم به ثبت نام و بعد از انجام تشریفات امتحان اولیه وجود نداشت. فقط بعد از این که مدارک را بررسی می‌کردند و کافی میدانستند، فرم تعیین وکیل سرپرست میدادند. من به دلیل این که می‌خواستم به اصطلاح، خود و کالت را یاد بگیرم نه بعضی از فنونش را مشهد را انتخاب کردم که محیط کوچک تر و وکلا شناخته تر باشند و بتوانم وکیل سرپرستی انتخاب کنم که (سرپرستی من را قبول کنند)، خوشنام و باسواد باشند، مورد احترام جامعه و دادگاه‌ها باشند. سیستم قضایی روی آنها حساب کند. به مشهد آمدم، به مرحومان پیرزاده و شیخ آقا فاضل مراجعه کردم و هر دو بزرگوار موافقت کردند که سرپرستی من را قبول کنند که در نهایت کارآموزی نزد شیخ فاضل نصیب اینجانب شد. مرحوم پیرزاده خیلی به من در دوران کارآموزی علاقه داشتند و در رفع اشکالاتم همیشه بزرگواری می‌کردند.

شیخ آقا فاضل رئیس جامعه وکلای آن زمان هم بودند چون کانون وکلایی وجود نداشت. جامعه هم از سال چهل و هفت فعال بود و هر پنج شبه تمام اشکالات را آنجا رفع می‌کردیم. در دفتر ایشان، من در قسمتی که مراجعین مراجعه می‌کردند میزی گذاشته بودم و اجازه داشتم از تمام مخزن پرونده‌های ایشان استفاده کنم و به همین ترتیب ادامه دادم تا

نوبت آزمون اختبار رسید. اختبار را در تهران دادیم و همزمان به انقلاب برخورد کرد و چون ما پنجاه و شش شروع کرده بودیم و باید پنجاه و هفت امتحان می دادیم اصلاً منتفی شد و در سال پنجاه هشت امتحان دادیم و همان جا که قبول شدم بلافاصله برگشتم به مشهد و شروع کردم به کار در خدمت بزرگواری به نام آقای ناصر مولوی که هنوز هم مورد مورد احترام و برادر بزرگ من هستند. دفتری گرفتیم و تجهیزش کردیم و کار می کردیم.

*از ویژگی های وکیل سرپرست خود بفرمایید.

وکیل سرپرست من مردی بسیار مردم دار و خوش برخورد و مطلعی بودند. من علاوه بر کتابها و پرونده هایشان، از خود ایشان هم استفاده کردم. تنها چیزی که دوست داشتم بتوانم استفاده کنم این بود که وقتی موکلی به ایشان مراجعه می کند من هم باشم که به اصطلاح وکالت را هم یاد بگیرم، نه فقط سوادم را بیشتر کنم و ایشان مخالف بودند و بعد از رفتن موکل آنچه را که می توانستند آموزش می دادند و از همان زمان هم من در جامعه و کلا عضو شدم و جوانترین عضو جامعه و کلا بودم یعنی در مجامع عمومی وکیل سرپرست من مسن ترین و من جوانترین و ایشان، رئیس و من هم منشی می شدم.

*آیا از ابتدای ورود به عرصه وکالت، در همین حرفه ماندگار بوده اید یا به

مشاغل دیگر نیز پرداخته اید؟

بعد از تحصیل و اخذ لیسانس فقط وکیل بوده ام و یک خاطره ای هم از وکالتم دارم که فکر می کنم اینجا هم به عنوان شوخی بهتر است عرض کنم. من اول انقلاب با توصیه یکی از دوستان در اداره حقوقی شهرداری هم بودم. شهردار آن زمان طبیعتاً باید انقلابی می بودند. زیر تقاضای یکی از مراجعین دستور داده بودند دایره حقوقی شرعاً اظهار نظر فرمایند. من هم نوشتم که اظهار نظر شرعی کار اداره حقوقی نیست به بیت مراجع محترم مراجعه شود اگر لازم است اظهار نظر قانونی شود در خدمتم. ایشان فرموده بودند که اصلاً ایشان را نمی خواهیم و ما هم گفتیم ما هر کدام یک ماه فرصت می خواهیم که بعد از



منتفی شدن ادامه همکاری کنار برویم و من همین الان می‌روم و هیچ وکالتی را از هیچ اداره ای قبول نکردم.

* بیشترین حوزه موضوعات حرفه وکالتی جنابعالی در چه زمینه هایی بوده است؟

بیشترین موضوعاتی که وکالت کردم پرونده‌های حقوقی بوده است. مطالبات، اراضی، اختلافات ملکی، قراردادهای و نظایر آن و کمتر در کار کیفری بودم که هم پول سازتر و شاید هم آسان تر بود. نمی‌خواهم بگویم خیلی آسان بود، بالاخره در آن زمان تمام چیزها به یکدیگر متصل بودند و مثل الآن تقریباً تخصصی نشده بود. امور کیفری آسان تر بهره می‌داد، اما من بیشتر در امور حقوقی مشغول بودم و البته ناچار بودم که استثنائاً مواردی که مراجعه می‌شد و یا پرونده‌های تسخیری کیفری را هم انجام بدهم.

* خاطره ای از دوران فعالیت در حوزه وکالت را بفرمایید.

خاطرات زشت و زیبایی زیادی از پرونده‌ها دارم، اما در یک پرونده که به رغم جوانی و کم تجربگی حکمی به نفع موکلم صادر شد این بود که در اوایل تشکیلات کمیته، خانمی فرزند بیماری داشت و برای تزریق آمپولی که برای وی تجویز شده بود و خیری آن را از داروخانه تهیه کرده بود به یک تزریقاتی در قوچان مراجعه نموده بود ولی هزینه تزریق را نداشت. تزریقاتچی پیشنهاد داده بود که آخر وقت ساعت یک بیا و اگر حاضر شوی با من همبستر گردی مجانی تزریق می‌کنم. زن بدبخت برای نجات جان فرزندش ساعت یک رفته بود و به محض ورودش کسبه اطراف به کمیته زنگ زده بودند که این (تزریقاتی) زنی را را آنجا برده بود و کارش همین است. در نهایت، مأمورین کمیته آن خانم را بازداشت کردند و تزریقاتی هم فرار کرده بود. نهایتاً پرونده در دادسرا با کیفرخواست زنای محصنه صادر شده بود و تقاضای مجازات کرده بودند. من که رفتم پرونده را خواندم و از زن در مورد شغل همسرش پرسیدم و اینکه الان کجاست. تعریف کرد که من شاید سالی یکبار هم شوهرم را نمی‌بینم و کارتن خواب هست و به همین دلیل پیشنهاد این را پذیرفتم. خب مهمل دفاعم معلوم شد (عدم دسترسی به شوهر بیشتر از ۴ ماه). در این مورد هم از دادگاه تقاضا کردم اجازه بدهند که ما جلسه بعد شهودی برای

اینکه ایشان شوهری ندارد و از طریق همسایه‌ها و شاید تکدی گذر زندگی می‌کند ارائه نمایم. مرحوم شیخ رضایی که رئیس دادگاه جنایی آن زمان بودند این مهلت را دادند و ما جلسه بعد شهود محلی را آوردیم و همه شهادت یکسانی دادند که این خانم بی شوهر محسوب می‌شود و ما هم اگر شوهرش را ببینیم نمی‌شناسیم. از همین رو، توانستم وی را از احصان بیرون آورم و تبرئه شد و این زیباترین کاری بود که هنوز در ذهنم هست و خدا می‌داند که این زن چقدر خوشحال شد.

*** کمی از حال و هوای دادگستری و حرفه و جایگاه وکالت در دوره اشتغال خویش بفرمایید.**

حال و هوای وکالت در دوره اشتغال من چیزی بوده که مطمئناً برای شما ناشناخته است. برای شما منظورم خواننده‌های کم سن و سال امروزی این مطالب هست. ناشناخته است چون حال و هوای وکالت چیزی شبیه حال و هوای قضاوت بود. ما با تمام قضات محترم آشنا و دوست و مورد احترام همدیگر بودیم و خط و مرز خود را هم البته حفظ می‌کردیم و حال و هوای دلچسپی داشت. در دادگستری اتاقی برای وکلا وجود داشت که دور هم لحظاتی را که منتظر دادگاه بعدی بودیم می‌گذرانیدیم. جوانها می‌آمدند و سؤالاتی می‌کردند. ما هم همین طور. بعد هم از دادگستری بیرونمان کردند و هنگی به جامعه پناه آوردیم همگی و بعد از آن هم کانون تشکیل شد.

*** نظر به سابقه عضویت جنابعالی در جامعه وکلای دادگستری خراسان از زمان کارآموزی و نیز ریاست نخستین دوره جدید جامعه وکلا لطفاً دیدگاه‌های خود را درباره جامعه، ضرورت نگرهبانی از آن و چشم انداز آینده و کارکرد جامعه برای نسل جوان وکالت را بفرمایید.**

کارآموزی ام که تموم شد باز هم عضو جامعه باقی ماندم تا زمانی که مرحوم فاضل و مرحوم اشراقی فوت کردند و بعد از آن انتخابی شد. چندین دوره مرحوم پیرزاده رئیس جامعه بودند. بعد از آن به ترتیب آمدیم تا به من رسید و من هم یکی دو دوره رئیس شعبه بودم. اعضای جامعه فعال بودند و برای محل آن اجاره پرداخت می‌کردیم تا جامعه حفظ



شود. در نهایت، از نظر اینکه امکانات دیگری مشابه جامعه وجود دارد شاید ظاهراً لزوم ادامه آن را منتفی کند، ولی از این نظر که در هر سیستمی لازم است تا یک سازوکار نظارتی هم وجود داشته باشد، لذا جامعه را می‌توان یک سیستم نظارتی بر کانون و ارشادی برای همکاران تلقی کرد و در نتیجه بودن جامعه برای کسی مضر نیست و فکر می‌کنم می‌تواند مفید هم باشد.

*** فصلنامه وکیل مدافع مرتب تشکر و قدردانی خود را از جنابعالی اعلام داشته و برایتان سلامتی و کامیابی آرزومند است. در پایان اگر توصیه و راهنمایی به وکلای جوان دارید خواهشمند است بفرمایید.**

یادآوری می‌کنم که همکاران جوان در نظر داشته باشند که امکانات تحصیل ما را مردم فراهم کردند و سوگندی که یاد کردیم را فراموش نکنیم. در پایان از خانواده عزیزم که در طول زندگی همواره حامی اینجانب بوده اند کمال تشکر را دارم.